

تأثیرات امام محمد غزالی بر آراء مولوی و ملاصدرا در زمینه کمال انسان

سهیله عاصمی^۱

سید حسین سجادی^۲

عبدالرضا جمالزاده^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵

چکیده

انسان در مقام اشرف مخلوقات خلقتی هدفمند دارد و باید در مسیر زندگی به درجه‌ی کمال دست یابد تا شایسته‌ی مقام اصلی خود گردد. این امر مهم، اندیشمندان را به این فکر واداشته تا راه رسیدن انسان به کمال را به شیوه‌هایی متعدد ابراز کنند. ابو حامد محمد غزالی به عنوان شخصیتی متفکر و اندیشمند با نگارش آثار متعدد، نظرات ارزشمندی را در مورد کمال بیان کرده‌اند. هدف اصلی این مقاله بررسی تأثیرات دیدگاه امام محمد غزالی در زمینه کمال انسان بر اندیشمندان متأخر خود به روش تحلیلی-توصیفی است. از دیدگاه ایشان کمال نهایی انسان در استیلا یافتن بر نفس و در نتیجه، رسیدن به قرب الهی است. او برای کسب این مرتبه‌ی مراحل را ذکر کرده است. این مراحل با یافتن راهنما (حاملان پیام الهی) و پیروی از دین آغاز، و با کسب علم و معرفت تقویت می‌شود. سپس با دوری از رذائل و کسب فضائل این امر قابل دستیابی می‌شود. غزالی در زمینه کمال نسبت به متقدمین خود تحولات متعددی را ایجاد کرده است که اساس آن در میزان بهره‌مندی از دین بوده است. ایشان تأثیرات خود را در حوزه‌های مختلف فلسفه، کلام و عرفان گذاشته است که نشان از حوزه وسیع تأثیرات خود دارد. تأثیراتی چون برگرداندن بیشتر توجهات به دین، عقل‌گرایی اعتدالی، پیوند طریقت و شریعت و ... از جمله این اندیشمندان که بیشترین تأثیرات را از ایشان گرفته‌اند ملاصدرا و مولوی است.

واژگان کلیدی: غزالی، کمال انسان، ملاصدرا، مولوی، تأثیرات

^۱ دانشجوی دکتری گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران .

sohasemi7@gmail.com

^۲ استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

s.h.sadjdi@gmail.com

^۳ دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. jamalzadehpro@gmail.com

مقدمه:

یکی از ویژگی‌های بارز در ارزشمندی انسان غایت او است. کمال در پرتو اهداف خلقت معنا می‌یابد؛ چرا که انسان توسط خالقی حکیم برای آفرینشی هدفمند خلق شده و ماندن در نقص و گمراهی هدف این امر نمی‌تواند باشد. انسان همواره طالب نیل به مقامی بهتر و بالاتر است؛ زیرا نیل به کمال و رهایی از نقص از همان ابتدای خلقت در ذاتش نهفته شده و این امر بیان‌گر اهمیت این مسئله است. یکی از مباحث مهم در نیل به کمال راه دستیابی به آن است. در همه ادوار عالم، همیشه انسان‌ها نیازمند به مسیری بودند که آنها را به کمال و سعادت برساند. انسان به تنهایی و بدون علم و آگاهی هرگز نمی‌تواند به چنین جایگاهی دست یابد. بنابراین، درک مراتب کمال و رسیدن به سعادت برای انسان امری ارزشمند و ضروری است. در طول تاریخ علما و فلاسفه نظرات و دیدگاه‌های ارزشمندی در این زمینه داشته‌اند. به بیانی می‌توان گفت از دیدگاه نظری و عملی دو نکته مهم و قابل تأمل در آن وجود دارد، یکی تعریف کمال و دیگری راه‌های رسیدن به آن است.

بسیاری از اندیشمندان، به‌ویژه فلاسفه و عرفا، از جمله ارسطو، ابن‌سینا، فیض‌کاشانی، ملاصدرا، سنایی و مولوی نظراتی را در حوزه کمال و راه نیل به آن ارائه کرده‌اند. ابو حامد محمد غزالی از معدود علمایی است که نه تنها بیانات و آثار متعددی در رابطه با راه رسیدن به کمال دارد، بلکه در راستای رساندن نفس خویش به این درجه، فراز و نشیب‌های این طریق را تجربه کرده و تحولات فکری بسیاری را در این زمینه متحمل شده است تا نهایتاً از دو حیث نظری و عملی، دیدگاهی جامع و قابل دستیابی ارائه نماید. این مقاله در پی یافتن پاسخ به این پرسش‌ها است که کمال از دیدگاه غزالی به چه صورت تعریف شده است؟ و تأثیرات ایشان در زمینه کمال چیست؟

مفهوم شناسی کمال

کمال واژه‌ای عربی از ماده «ک م ل» است. در فرهنگ عمید در صورت نهایی و طبیعی هر چیز معنا شده است. (عمید: ذیل واژه) همچنین در فرهنگ دهخدا به معنی تمام شدن و تمامیت معنا شده است. (دهخدا: ذیل واژه)

این واژه در کتاب العین به این صورت تعریف شده است:

کمال اسم است که در ذوات و صفات به کار می‌رود، و هنگامی که گفته می‌شود چیزی کامل شد، بدین معناست که اجزایش، تمام و زیبایی‌هایش کامل شد.^۴ (المقری الفیومی، ۱۹۲۸م: ۷۴۳)

^۴ کمال الشیء کمولاً من باب قعد، والإسم، الکمال ویستعمل فی الذوات والصفات، یقال کمال إذا تمت أجزاءه وکملت محاسنه.

(المقری الفیومی، ۱۹۲۸م: ۷۴۳)

کمال وصفی است بالاتر از تمام، مثلاً تمام انسان آن است که اعضایش ناقص نباشد و کمال انسان آن است که بعضی از اوصاف حمیده را هم داشته باشد مثل علم و شجاعت لذا در قاموس آمده: «کمله: اتمه و اجمله» همچنین در مصباح گفته شده: «کمل» آنگاه گویند که اجزائش تمام و محاسنش کامل باشد. (قرشی بنایی، ۱۴۱۲: ۱۴۷/۶)

بنابراین می‌توان گفت کمال شیء در جهت عمودی مطرح می‌شود ولی تمام در جهت افقی مطرح می‌شود. وقتی شیء در جهت افقی به حد نهایی خود برسد می‌گویند تمام شد و زمانی که در جهت عمودی بالا رود و تعالی یابد گفته می‌شود آن شیء کمال یافت.

به عبارتی تمام، عدم وجود نقص است و کمال مرحله ای است فراتر که در آن، صفاتی واجد بر اصل انسانیت می‌شود. در متون فلسفی و عرفانی، معنای اصطلاحی کمال به معنای لغوی آن نزدیک است. اندیشمندان بسیاری تلاش نموده اند تا تعاریف خود را در این رابطه ارائه کنند.

فلاسفه اسلامی در تعریف کمال گفته‌اند که آن چیزی که شیء به واسطه آن موجود بالفعل می‌شود. فلاسفه کمال را به دو نوع کمال اول و ثانی تقسیم کرده‌اند. کمال اول یعنی آنچه نوعیت یک نوع به آن متقوم است. ولی کمال ثانی افزون بر اصل نوع است که بر آن عارض می‌شود.

ارسطو به طور خلاصه در این رابطه چنین بیان نموده است: کمال به دو معنا می‌آید: یا مثل علم و یا مثل بکار بردن علم. (ارسطو، ۱۳۷۸: ۷۵) ابن سینا نیز در تعریف کمال اول و ثانی در کتاب نفس شفا چنین بیان نموده است: کمال بر دو گونه است کمال اول و کمال دوم کمال اول همان است که نهایت یک نوع با آن محقق می‌شود مثل شکل برای شمشیر و کمال دوم عبارت است از هر فعل و انفعالی که پس از تحقق نوعیت یک نوع بر آن مترتب می‌شود مثل بریدن برای شمشیر. (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۲۱-۲۲)

ملاصدرا نیز با قبول سخنان ابن سینا با تغییراتی اندک چنین می‌گوید: مقصود از کمال آن چیزی است که یک شیء به واسطه آن موجود بالفعل می‌شود و آن بر دو گونه است. کمال نخست که عبارت است از آنچه ذات یک نوع به وسیله آن فعلیت می‌یابد مثل شکل برای شمشیر و نفس ناطق برای انسان. کمال دوم که افعال و انفعالات است که بر یک نوع مترتب می‌شود مثل بریدن شمشیر یا علم و قدرت انسان. پس با کمال اول ذات یک نوع تمامیت می‌یابد و با کمال دوم صفات آن. (الشیرازی، ۱۴۱۰: ۱۴/۸)

مفهوم کمال از منظر امام محمد غزالی

از نظر غزالی کمال به معنای تفرّد در وجود (یکتایی وجود) است. او معتقد است خداوند متعال در وجود یکتا است چرا که غیر از خدای متعال وجود قائم بالذات دیگری وجود ندارد. اما انسان چون وجودش از خودش نیست کمال او همان استیلا یافتن بر نفس خویش است و این همان نهایت درجه آدمی است. (غزالی، ۱۳۸۶: ۸۹/۱۰)

به عبارتی معنای کمال آن است که وجود از حیث رتبه یکتا باشد و بر همه موجودات استیلا داشته باشد، پس بالاترین درجه کمال آن است که وجود غیر از تو، از تو باشد یا اگر وجودش از تو نیست، بر آن استیلا داشته باشی، پس استیلا بر کل محبوب بالطبع است، زیرا نوعی کمال است، هر موجودی که ذاتش را بشناسد، ذاتش را دوست دارد و کمال ذاتش را نیز دوست دارد و از آن لذت می برد و استیلا بر یک شی با قدرت تأثیر در آن و با اراده تحقق می یابد، یعنی شیء تحت تسخیر تو باشد، به هرگونه اراده کنی بتوانی در او تغییر ایجاد کنی. (خادمی، ۱۳۹۱: ۱۱۰) در نتیجه غزالی کمال را به دو نوع ذاتی و اکتسابی تقسیم کرده است. از نظر او کمال ذاتی تنها به خدای متعال متعلق است. اما، کمال انسان از نوع کمال اکتسابی است و تنها با مجاهدت و معالجت می تواند به آن برسد.

در قیاس بیانات غزالی با فلاسفه باید گفت تعریف کمال انسان مورد نظر غزالی ناظر بر کمال ثانی فلاسفه است که در آن نوعیت نوع محقق شده و در پی آغاز سیر تکاملی خود است.

غزالی از وجهی دیگر کمال را به دو نوع حقیقی و وهمی تقسیم کرده است. او معتقد است کمال حقیقی برای انسان، کمالی است باقی، که با مرگ از بین نمی رود و نتیجه آن تقرب به خداوند متعال است. برای مثال علم و حریت به دلیل آنکه از باقیات صالحات اند، کمال حقیقی محسوب می شوند. از نظر او کمال علم، معرفت به خداوند متعال، صفات و افعال او است و کمال حریت رهایی از اسارت شهوات، غضب و استیلا یافتن بر نفس است. او در جایی دیگر در کتاب احیاء علوم الدین کمال حقیقی را علم و عمل می داند که منظور او از عمل مبادرت انسان به تهذیب نفس و یافتن حریت و چیرگی بر نفس است. اما کمال وهمی کمالی است فانی که با مرگ از بین می رود مانند قدرت جاه و مال که از زینت های دنیا هستند. هرچند به باور غزالی اگر قدرت سبب رسیدن به کمال حقیقی مانند کمال علم گردد می تواند برای انسان امری سودمند باشد. (غزالی، ۱۳۸۶: ۴۶/۱۱؛ غزالی، ۱۴۰۹: ۸۵/۱)

در کیمیای سعادت بر این باور است که کمال نهایی انسان در آخرت حاصل می شود. او معتقد است کسی که روح خود را با مجاهدت در زمان حیاتش تعالی بخشد در نهایت پس از مرگ روح او به کمال حقیقی خود در اعلیٰ علین می رسد. چنانکه طی کردن راه کمال، انسان را از اسفل السافلین به اعلیٰ علین می رساند و در نتیجه با تقرب به خدای متعال شایسته حضرت ربوبیت می گردد. (غزالی، ۱۳۸۶: ۹/۱)

در حقیقت سرچشمه فکری غزالی در رابطه با کمال و راه رسیدن به آن را باید تعالیم اسلامی دانست و نکته قابل توجه بیانات ایشان توجه و درک عمیق جنبه های مختلف این تعالیم است.

کمال از منظر ایشان با مراتب و مراحل خاص همراه است که انسان با طی نمودن مسیر قوس صعودی می تواند به آن نایل شود. غزالی معتقد است در راه رسیدن به کمال، نخست، راهنمایی را باید یافت که به نظر ایشان این راهنمایان همان حاملان پیام الهی هستند. (غزالی، ۱۳۸۶: ۹/۱) سپس، پیروی کردن از شرع را امر اساسی در این راه ذکر می کند. او پیروی کورکورانه از شریعت و تعالیم دینی را امری نادرست می داند و تأکید بسیاری بر استفاده از عقل و کسب علم برای

داشتن ایمانی استوار در این راه دارد تا انسان را از گمراهی حفظ نماید و اعمال او سرسری و بدون دلیل نباشد. در نگاه غزالی در ابتدا مهمترین علم، آن است که در آن معرفت خدا باشد اما بر خلاف بسیاری که هر یک علمی مختص به خود را جدا نموده و آنرا برترین علم می دانند اذعان می کند هر علمی در جای خود لازم و ضروری است ولی دانستن همه علوم برای همگان واجب نیست. مراتب کمال از نظر او از راه علم می گذرد و علم و معرفت را همچون چراغی می داند که روشنی بخش راه کمال هستند. (ر.ک غزالی، ۱۳۷۶: ۲۸) از این رو در مورد تفکر نیز مباحثی را مطرح کرده و با توجه به قول پیامبر آنرا از عبادات برتر می داند زیرا بر اثر تفکر انسان به معرفت می رسد. اما صرفاً تکیه کردن به عقل را نکوهش کرده است. چراکه علمی که به عمل منتهی نشود به هدف خود نیز نرسیده است. در مسیری که غزالی نشان می دهد عقل حاکم و تعالیم دینی نور راه هستند. اما تا زمانی که انسان به عمل نپردازد حتی در صورت تبحر کامل در علم و شریعت نمی تواند به مقصد برسد.

در واقع در کنار علم، تهذیب نفس بال دیگر انسان باید باشد تا انسان را به کمال خود تعالی بخشد. وی تهذیب نفس را بر دو اصل رهایی از مهلکات، همان رهایی از موانع نیل به کمال، و نیز یاری جستن از منجیات بیان می کند. او تزکیه نفس را برای دستیابی به علم و معرفت لازم و از طرفی نیز عمل بدون علم را بیهوده می داند. در نتیجه، انسان برای رسیدن به کمال از علم و عمل باید بهره جوید.

کمال انسان از منظر مولوی

مولوی در مثنوی، انسان را به «نی» تشبیه می کند و برای او نیستانی در نظر می گیرد تا جدایی اش را از اصل و اشتیاقش را برای بازگشت بدان مطرح کند. در واقع نیستان جایگاه نخستین انسان یا همان قرب الهی است و انسان در زندگی اش باید در تلاش برای بازگشت به جایگاه اصلی خود باشد. از نظر مولوی انسان کامل کسی است که از تعلقات دنیوی رها شده باشد. به عقیده مولوی انسان کامل می تواند در کائنات تصرف کند و کسی که در این شک داشته باشد معجزه حضرت محمد را نیز باور نمی کند که خود یکی از مظاهر تصرف بوده است در ادامه همین نظر عقیده اش این است که آنچه برای بدن انسان معمولی زیان دارد برای انسان کامل سود است از دیدگاه مولوی، انسان کامل دارای ویژگی های منحصر به فردی است که به ندرت در یک فرد جمع می شود. از این رو انسان کامل به سختی یافت می شود و از این منظر در حکم کیمیایی کمیاب است. مولوی در مثنوی این مطلب را بیان می کند که روح انسان کامل به مبدأ غیب و خارج از تصور معقولات بشری متصل است. در واقع، روح انسان کامل به واسطه ی همین اتصال و ارتباط است که از عالم علوی که کانون نور علم و حیات و قدرت ازلی است فیض می گیرد. به عبارتی، اتصال و ارتباط به مبدأ غیب، پرتو روح انسان را به عالم فعلی می رساند. پس از رسیدن به مقام امر الهی، بشر با اختلاف درجات به تبلیغ رسالت یا نبوت و ارشاد و هدایت خلق مأمور می گردد. (همایی، ۱۳۹۷: ۳۴۱) از نظر مولوی انسان های کامل و اولیا از آنجا که در سایه تهذیب و ماهیت بشری خویش به مرتبه فناء در حق گردیده اند طبیعتاً از صف سایر انسان ها ممتاز گشته و از جایگاه ویژه ای برخوردار هستند. لازمه چنین تفاوت و تمایزی، احوال و روحیات و همچنین احکام و تکالیف ظاهری و باطنی

بوده است. بدین جهت نیز قادر به انجام امور بوده و از توانمندی‌های ویژه‌ای سود می‌برند که عامه مردم خصوصاً کسانی که به معرفت قلبی دست نیافته‌اند از آن بی‌بهره‌اند. مولوی برای انسان‌های کامل ویژگی و صفات مهم و برجسته‌ای را بیان می‌نماید که مهم‌ترین این ویژگی‌ها شامل: ۱. تحمل مشقات از جانب سالک، ۲. هیبت و شکوه، ۳. آگاهی بر اسرار و رموز، ۴. فارغ بودن از تعلقات دنیوی، ۵. خاموشی و سکوت، ۶. ابن الوقت بودن، ۷. راضی بودن به رضای حق، ۸. پاک بازی، ۹. آیینی تمام‌نمای دیگران، ۱۰. کرامات و خرق عادات، ۱۱. سایه‌ی یزدان بودن، ۱۲. روشن بینی است. بنابراین از نظر مولوی انسان کامل جلوه‌ای از صفات حق تعالی است.

کمال انسان از دیدگاه ملاصدرا

کمال از نظر ملاصدرا آن چیزی است که یک شیء به واسطه آن موجود بالفعل می‌شود و آن بر دو گونه است. کمال اول، عبارت است از آنچه ذات یک نوع به وسیله آن فعلیت می‌یابد مثل شکل برای شمشیر و نفس ناطق برای انسان. کمال دوم، افعال و انفعالاتی است که بر یک نوع مترتب می‌شود، مثل بریدن شمشیر و علم و قدرت انسان. پس با کمال اول ذات یک نوع تمامیت می‌یابد و با کمال دوم صفات آن. از سوی دیگر ذات (نوع) متوقف بر کمال نخست است اما برعکس کمال دوم متوقف بر تحقق ذات (نوع) است. (الشیرازی، ۱۴۱۰: ۱۴) به اعتقاد ملاصدرا نفس آدمی، در آغاز تکون و حدوث خود، ناقص و بالقوه است، و پیش رفتن از نقص به کمال، وابسته به حرکت است. از این رو نفس برای استکمال حقیقی خود، نیاز به بدن دارد و استفاده نفس از این بدن، به واسطه قوای جسمانی و مشاعر ادراکی است. نفس در استکمال خود، نیازمند بدن و قوای خویش است. (الشیرازی، ۱۳۷۹، ۲۸۳-۲۸۲) از نظر وی هرچه اعمال و رفتارهای آدمی، در جهت جنبه انسانی اش باشد، مرتبه‌ای بر مراتب کمالی وی افزوده می‌شود و هرچه پرداختن به امور مادون و حیوانی، یعنی خواسته‌های نفسانی و لذتهای دنیوی داشته باشد، از کمال شایسته خویش باز می‌ماند. بنابراین، هر کس در جست و جوی کمال است، باید سودای سر بالا داشته باشد و از اشتغال به مادون بکاهد. (الشیرازی، ۱۳۸۰: ۴۸۱-۴۸۰) به طور خلاصه، اینگونه برداشت می‌شود که از دیدگاه ملاصدرا، انسان با بریدن از تعلقات دنیوی، تحمل ریاضت‌های فکری و عملی، کسب معرفت و احیای ایمان در زندگی خود، می‌تواند سبب بارش رحمت و لطف الهی و نزول معارف از خزانه‌های ملکوت حق نزد خود گردد.

تأثیرات غزالی در زمینه‌ی کمال بر مولوی و ملاصدرا

غزالی در مقام اندیشمندی مسلمان توجه بسیاری از متفکران را به تعالیم دین اسلام بازگرداند، به طوریکه او را احیا کننده دین می‌نامند. این تأثیر را می‌توان در عرفای متأخر به ویژه در مولوی به وضوح یافت.

یکی از اساسی‌ترین و مهم‌ترین تأثیرات غزالی بر عرفان در زمینه کمال این بود که ایشان به وسیله ایجاد پیوند میان طریقت و شریعت، عرفان را بر اساس دستورات الهی توازن بخشید. این امر، مورد پذیرش بسیاری از صاحب نظران قرار گرفته است به طوریکه استاد فروزانفر در این رابطه می‌گوید: «غزالی در کتاب احیاء علوم الدین که یکی از مهمترین

آثار امام محمد غزالی است با پیوند بین طریقت و شریعت، هم شریعت را قدرت و عمقی داده هم طریقت را رواج و مقبولیت بخشیده است.» (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۹۳)

این نگرش جدید غزالی به تصوف را در بسیاری از عرفای متأخر به وضوح می توان یافت. به ویژه در آثار مولوی که طریقت ایشان سراسر مزین به شرع و دین است. در نتیجه مراتب کمالی که مولوی شرح داده است، شباهت های بسیاری با بیانات غزالی داشته که شاید بتوان گفت در آن، برای نخستین بار تلفیق دین و طریقت عرفان، تقریباً عاری از ایرادات تصوف پیشین ارائه شده بود. تشابه آرای این دو اندیشمند را با مقایسه ی دو کتاب کیمیای سعادت به ویژه بخش منجیات و مهلکات آن و مثنوی معنوی می توان به وضوح مشاهده کرد. به طوری که تقریباً تمام مراتب کمالی را که غزالی در کیمیای سعادت ذکر کرده در اشعار مثنوی می توان یافت.

استاد زرین کوب در این رابطه گفته است: «غزالی در ربیع منجیات آنچه را که مایه نجات نفوس و متضمن احیاء و بازگشت به دین واقعی و علوم و معارف حقیقی است باز می نماید. در ضمن نزد او تصوف فقط استغراق در حالات روحانی نیست. بلکه تصفیه باطن و تمسک به آداب شریعت و اخلاق نبوت هم در این راه اهمیت دارد و بدین گونه است که او در طی کتاب خویش موفق می شود بین شریعت و طریقت وحدت و اتحاد قطعی و انکارناپذیر بیاید و بدین گونه متصوفه و طریقت آنها را از اتهام بدعت که مخالفان بدان می داده اند تنزیه کند.» (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۹۴)

البته برگرداندن توجهات به دین، توسط غزالی تنها از بُعد ظاهری آن نبوده بلکه آنچه سبب موفقیت غزالی و احیا کردن دین در زمانه اش شد، توجه عمیق ایشان به باطن دین بوده است. در دیدگاه این اندیشمند اموری فراتر از ظواهر دستورات دینی وجود داشت و غزالی با شرح متفکرانه آن باعث شد تا توجه به باطن دین و به کار بستن آن در تمام امور زندگی در عرصه عمل جاری شود.

به عبارتی دیگر غزالی به پیروی از شرع، تنها برای انجام امور ظاهری اکتفا نکرده و عمیقاً به باطن آن یعنی تهذیب و اصلاح نفس پرداخته است. به طور مثال غزالی بر این باور بود که در پس امور دینی مثل نماز حقیقت و سری وجود دارد و این امور تنها به انجام اعمال ظاهری محدود نیستند. بلکه به طور مثال اعمال نماز همچون طهارت، ستر، قیام و استقبال قبله به ترتیب توبه و پشیمانی، خجالت و بیم به سبب فضایح، روی دل به حق آوردن و یادآوری حضور در قیامت در پیشگاه حق است. اگر بتوانی که ستری از خجالت و بیم و شرمساری بر روی عورات فروگذاری، و شکسته دل و شرمسار در پیش حق تعالی بایستی چون بنده گریخته گناهکار که با دلی پرتشویش پیش خداوند خویش آید و سر از پیش برنیارد از فضیحتی خویش. ظاهر وی آن است که به شخص پیش حق تعالی بایستی سر اندر پیش افکنده، بنده وار. و سر وی آن است که دل از همه حرکات فروایستد و ملازم خدمت باشد بر سبیل تعظیم و انکسار و اندر این وقت باید که از

مقام خویش اندر قیامت پیش حق تعالی یاد کند. (غزالی، ۱۳۸۶: ۱۶۸/۱) شباهت بیانات این دو اندیشمند حتی در جزئیات گفتارشان نیز شاهدهی بر این مدعاست.

چون قیامت پیش حق صفها زده	در حساب و در مناجات آمده
ایستاده پیش یزدان اشکریز	بر مثال راست خیز رستخیز
حق همی گوید چه آوردی مرا	اندرین مهلت که دادم من ترا
عمر خود را در چه پایان بردهای	قوت و قوت در چه فانی کردهای
چشم و هوش و گوش و گوهرهای عرش	خرج کردی چه خریدی تو ز فرش
در قیام این گفتهها دارد رجوع	وز خجالت شد دوتا او در رکوع
قوت استادن از خجالت نماند	در رکوع از شرم تسبیحی بخواند
باز فرمان می رسد بردار سر	از رکوع و پاسخ حق بر شمر
سر بر آرد از رکوع آن شرمسار	باز اندر رو فتد آن خام کار
باز فرمان آیدش بردار سر	از سجود و وا ده از کرده خبر
سر بر آرد او دگر ره شرمسار	اندر افتد باز در رو همچو مار
باز گوید سر بر آر و باز گو	که بخواهم جست از تو مو بمو
قوت پا ایستادن نبودش	که خطاب هیبتی بر جان زدش
پس نشیند قعده زان بار گران	حضرتش گوید سخن گو با بیان
نعمتت دادم بگو شکر ت چه بود	دادمت سرمایه هین بنمای سود

(نیکلسون، ۱۳۷۸: ۳۸۷)

احیاگر علوم دین در رابطه با قرائت قرآن کریم نیز به این امر اشاره دارد که مقصود از خواندن قرآن، تلاوت ظاهری و بر زبان راندن الفاظ نیست بلکه اهمیت تلاوت در به کارگیری مفاهیم بلند آن است. (غزالی، ۱۳۸۶: ۲۴۳/۱) مولوی نیز هم سو با غزالی به شعر گفته است:

در صحابه کم بدی حافظ کسی	گرچه شوقی بود جانیشان را بسی
زانک چون مغزش در آگند و رسید	پوستها شد بس رقیق و وا کفید
قشر جوز و فستق و بادام هم	مغز چون آگندشان شد پوست کم
ربع قرآن هر که را محفوظ بود	جل فینا از صحابه می شنود
آینه روشن که شد صاف و ملی	جهل باشد بر نهادن صیقلی

پیش سلطان خوش نشسته در قبول زشت باشد جستن نامه و رسول

(نیکلسون، ۱۳۷۸: ۳۵۶)

البته شباهت های بیانات این دو اندیشمند تنها به مثال های ذکر شده محدود نیست و با تدبر و تفحص در کیمیای سعادت و مثنوی معنوی می توان به جزئیات فراوان دیگری از این شباهات دست یافت. در حقیقت ذکر این موارد صرفاً برای بررسی بخش اعظم و مهمترین تأثیرات غزالی بر مولوی است.

علاوه بر بازگرداندن توجه عمیق عرفا به باطن دین، که یکی از مهم ترین تأثیرات غزالی بر متصوفین بود، او باعث شد تا تفکر عقلانی نیز جایگاه حقیقی خود را پیدا کند و تصوف تنها انزوا و غرق شدن در حالات روحانی نباشد. بلکه تفکر عقلانی که یکی از نعمات خدادادی است حافظ فرد از گمراهی شود و سالک در جریان زندگی قرار گیرد. با مقایسه جایگاه عقل نزد متصوفین متقدم و متأخر می توان این تغییر رویه را کم و بیش مشاهده کرد. تأکیدات غزالی بر بهره مندی از عقل و علم باعث شد تا متصوفین و عرفا تنها به ترک دنیا و ریاضت نپردازند به طوریکه در اشعار عرفای متأخری چون مولوی می توان تأکیدات فراوانی بر علم و تفکر در کنار تهذیب نفس مشاهده کرد. با مقایسه متصوفین پیش از غزالی و متأخرین ایشان می توان مشاهده کرد که متصوفین متقدم بیشترین تمرکز خود را بر تصفیه نفس داشتند و نزد آنان علم و تعقل از ارزش آنچنان والایی برخوردار نبود و این در حالی است که نزد عرفایی همچون مولوی، سنایی و ابن عربی که بعد از غزالی ظهور کردند علم و عقل در جایگاهی بسیار والا قرار دارد. شاید مهم ترین شاهد مبنی بر تأثیرپذیری مولوی از غزالی نظر ایشان درباره غزالی است که او را علم عالمیان نامیده است؛ هر چند مولوی در تکمیل گفته ی خود علاوه بر تایید غزالی معتقد بود باید در دیدگاه خود، عشق الهی را نیز برای حصول کمال افزود. البته همین امر، گواهی دیگر بر علت شباهت بخش اعظم بیانات دو اندیشمند و اثرپذیری مولوی است که بسیاری از آموزه های غزالی را با عشق عرفانی و به شعر برای تعالی به سوی کمال به بشریت ارائه کرد.

بیانات غزالی به قدری در زمینه کمال تاثیرگذار بوده است که تاثیر آن را نه تنها در عرفان بلکه حتی در فلسفه نیز می توان مشاهده کرد. یکی از تأثیرات مهم غزالی که در سیر فلسفه قابل مشاهده است ایجاد تغییراتی در شیوه فلاسفه برای ارائه بیانات خود در زمینه کمال بوده است و از جمله فلاسفه ای که تأثیرات غزالی در او ظهور کرده، صدر المتألهین است. دیدگاه عقل گرایی اعتدالی غزالی که در آن عقل و ایمان (وحی) دو بال انسان به سوی کسب کمال اند هم در میان عرفا و هم در میان فلاسفه به نحوی تأثیر خود را گذاشت که هر دو از افراط و تفریط حفظ شوند. به طوری که با مقایسه نگاه فلاسفه متقدم و متأخر در زمینه کمال، می توان دریافت که جایگاه عقل و دین، به ویژه ارتباط آن دو با یکدیگر در میان این اندیشمندان قدری متفاوت است.

برخورد غزالی با فلاسفه برداشت های متفاوتی را به همراه داشته است. به طوریکه حتی برخی، ایشان را فردی عقل ستیز می دانند. اما موضع ایشان به نحوی است که با بیاناتش شیوه جدید عقل گرایی اعتدالی را در میان اندیشمندان استوار کرد.

فلسفه از بدو شکل گیری به وسیله بیانات پیروان خود یا همان فلاسفه بیانات بسیاری را در حیطه کمال ارائه نموده است که این امر در طول زمان دارای رویه ای بوده است. در رابطه با عقل گرایی اعتدالی، تأثیرات غزالی در رویه فلسفه را نمی توان نادیده گرفت. نظر اندیشمندان در رابطه با غزالی متفاوت است به طوریکه عده ای تأثیرات او را مثبت و عده ای تأثیرات او را منفی می انگارند. برخی معتقدند غزالی با عقل و برهانی که اساس فلسفه را شکل می دهد مخالف بوده و باعث صدمه به فلسفه شده است. اما با بررسی دقیق این موضوع می توان به این امر پی برد که بیانات غزالی نه مخالفت با اساس فلسفه بلکه مخالفت با فلاسفه و بیاناتی است که مخالفت با دین داشته اند. به ویژه تاثیر غزالی بر فلاسفه در زمینه کسب کمال را می توان تعادل در به کارگیری عقل دانست. به طور مثال تلاشی که ابن سینا و برخی فلاسفه برای شرح بعضی امور انجام دادند تا بتوانند آن را به وسیله عقل شرح دهند، غزالی آن ها را مخالف بیانات قرآن کریم که کلام خداوند متعال است یافت و در نتیجه آن ها را مردود دانست. او معتقد بود که عقل توانایی اشراف بر همه موضوعات را ندارد و حیطه هایی وجود دارند که انسان به وسیله وحی و بهره مندی از کلام خدای متعال که خالق عالم هستی است به یاری عقل می تواند درک نماید. در واقع غزالی رویه متقدمین را که بیشتر بر پایه عقل استوار بود و حتی ممکن بود در ادامه نیز توسط پیروان آن ها شکل شدیدتری را به خود بگیرد تغییر داد. سید حسین نصر چنین می گوید: «سیر فلسفه در عالم اسلامی پس از ابن سینا، به سوی نوعی خردورزی منفک از وحی در حال حرکت بود. البته این سیر به طور مطلق نبود، ولی برای افراد هوشمندی نظیر غزالی قابل مشاهده بود.» (نصر، ۱۳۹۸: ۷۰) آنچه را غزالی در رابطه با استفاده ی متعادل از عقل در راه کمال بیان داشته را می توان به وضوح در اندیشه های فیلسوف نامدار ملاصدرا مشاهده کرد. چراکه ایشان نیز همچون غزالی معتقد بود عقل محدود است و اموری وجود دارند که باید در رابطه با آن ها از کلام وحی استفاده کرد. ایشان در این رابطه چنین می گویند:

مسائلی که دست اندیشه جمهور بدانها نرسیده و گوهرهای درخشانی که در خزینه های افکار هیچ یک از فیلسوفان مشهور و خردمندان معروف یافت نشده است. از این دانش، چیزی به فیلسوفان داده نشده و از این فروغ، جز پرتوی نیافتند زیرا از درهایی که ویژه این دانش است، نیامدند و از باده معرفت نچشیدند و به سراب بسنده کردند. این پرتو پر فروغ، از چراغدان نبوت و ولایت به دست می آید و از چشمه سارهای نامه آسمانی و روشن پیامبر، بدون درس و بحث و بدون گفتار استاد سرچشمه می گیرد تا برای پویندگان راه حق بصیرتی باشد و برادران دین دار را از آن راه آشکار، به یاد آرد. (الشیرازی، ۱۴۳۱: ۲۱۸)

این امر را می توان به ویژه در فیلسوف نامدار ملاصدرا مشاهده کرد که بیانات ایشان در زمینه کمال انسان، در بسیاری از موارد از قرآن کریم بهره گرفته است و آن را می توان به عنوان امری مهم یافت. تاثیر غزالی بر روی ملاصدرا به قدری

واضح است که ایشان حتی از غزالی به طور مستقیم نیز در بسیاری از بیانات خود نقل کرده است. او روش بهره مندی از قرآن کریم را با کم ترین تغییرات ممکن از غزالی اخذ نموده و با رعایت امانت چنین می گوید:

فهذه عشرة آداب لتأمل التالی للقرآن و جدناها فی کتاب الاحیاء. (الشیرازی، ۱۳۶۳: ۶۹/۱)

این ها ده آداب است برای کسی که قرآن را به تأمل تلاوت کند که آنها را در کتاب احیاء یافتیم.

ملاصدرا با تمجید آثار غزالی که نشان از قرائت و تأمل ملاصدرا در آن دارد، غزالی و آثارش را چنین وصف کرده است که نشان می دهد این تأثیرات از ریشه عمیقی نشأت می گیرد:

ان هذه التحقیقات و التأویلات فی الرموز القرآنیة و الكنوز الرحمانیة اشارة و جیزة من بسیط تمثیلات حجة الاسلام و خلاصة مجملة من وسیط منخولات ذا الحبر الهمام محصلة لنجاة النفوس و شفاء الارواح ملخصة لطریق الهدایة و الفلاح اذ هو ایدة الله بحر زاخر یقتنص من اصدافه جواهر القرآن و نار موقدة یقتبس من مشکوته انوار البیان ذهنه الوقاد کبریت احمر یتخذ منه کیمیاء السعادة الکبری و فکرة غواص یتسنبط من بحار المبانی لالی المعانی، فهمه صراف محک دنانیر العلوم علی معیار العلوم عقله میزان یزن مثاقیل البرهان القویم علی منهج الصراط المستقیم وله الحکم المسیحیة فی احیاء اموات علوم الدین و المعجزة الموسویة من اخراج الید البیضاء لا یضاح معالم الیقین فطوبی لنفس هذه آثارها و خواصها و سیقاً لروح الی الله مصیرها و مناصها. (الشیرازی، ۱۳۶۳: ۹۷/۱)

این تحقیقها و تأویلها در رموز قرآنی و گنجهای رحمانی، اشاره کوتاهی است از تمثیلات گسترده حجة الاسلام و خلاصه اجمالی از بخشهای این دانشمند بلندهمت، چیزی که نجات جانهاست و شفای ارواح و تمیز دهنده مسیر هدایت و رستگاری. چون او، که خداوند تأییدش کرد، دریای سرشاری است که از صدفهایش جواهر قرآن صید می شود و شعله برافروخته ای که از مشکاتش انوار بیان اقتباس می گردد، اندیشه تیزش کبریت احمر است که کیمیای سعادت از آن گرفته می شود و فکرش شناوری است که از دریای مبانی، درهای معانی را استنباط می کند، فهمش صرافانی است که دینارهای علوم را بر معیار علوم محک می زند، عقلش میزانی است که مثقالهای برهان استوار را بر اساس صراط مستقیم می سنجد. دم مسیحیایی است که علوم مرده دین را زنده می کند و معجزه ید بیضای موسویش روشن گر نشانه های یقین است، پس خوشابه حال کسی که آثار و خواصش این است و گوارا باد بر روحی که مسیرش به سوی خداوند و پناهگاهش الله تعالی است.

علاوه بر این تأثیرات، تأکیدات مؤثر غزالی مبنی بر عمل و تزکیه و پالایش نفس وجود دارد. چراکه پیش از او جایگاه علم به قدری حائز اهمیت شده بود که عده ای قدری از عمل غافل شده بودند. به عبارتی در نظریه های برخی از اندیشمندان متقدم غزالی، به قدری کسب معرفت حائز اهمیت بود که اگر خود فضیلت حاصل نمی شد کمال می توانست

بدست آید^۵ و یا عده ای عمل و پالایش نفس را تنها وسیله‌ای برای یافتن علم برای اتصال به عقل فعال می‌دانستند.^۶ در واقع غزالی رویه متقدمین خود را که بیشتر بر پایه عقل استوار بود و حتی ممکن بود در ادامه نیز توسط پیروان آن‌ها شکل شدیدتری را به خود بگیرد با تلفیق عقل و وحی به رویه علم و عمل برای رسیدن به کمال تغییر داد.

باید گفت غزالی به طور آشکار با فلسفه در کتاب میزان العمل خود به‌عنوان امری که می‌تواند انسان را به کمال رساند موافقت نموده و باید چنین دانست فلسفه‌ای که حقیقتاً اسلامی باشد می‌تواند مورد تأیید غزالی نیز باشد. به این شرط که هدف اصلی آن تعقل برای رسیدن به مقصود حقیقی انسان که همان قرب الهی و رضایت خداوند متعال است باشد تا در نهایت با همراهی عقل و دین مسیر کمال، نمایان و به وسیله دو بال علم و عمل، انسان به سوی کمال، تعالی یابد. این همراهی را می‌توان به اشکال خاص خود در بیانات متأخرین غزالی به ویژه ملاصدرا و مولوی یافت. سید حسین نصر در رابطه با این تأثیرات غزالی گفته است که آثار ملاصدرا اشارات فراوانی به گفتار غزالی دارد که همه آن‌ها منفی نیست. این حرف که غزالی قشری گرا و خرد ستیز بوده است، اصلاً به هیچ وجه درست نیست. کاری که غزالی انجام داد این بود که تغییر جهتی به سیر تفکر در سرزمین‌های اسلامی داد، نه اینکه سد راه سیر تفکر شود. همان طور که گفتم، پس از غزالی دانشمندان بسیار بزرگی در تمدن اسلامی ظهور کردند. این اتهاماتی که به غزالی می‌زنند، ناشی از نوعی غرب زدگی است.

بنابراین تاثیر غزالی در برگرداندن توجه علما به دین و برقراری تعادل در به کارگیری عقل و دین در کنار یکدیگر را می‌توان در عرفایی همچون مولوی و فلاسفه‌ای همچون ملاصدرا به وضوح یافت. همچنین افراط و تفریط در بکارگیری عقل به تعادل مناسب تری رسید. علاوه بر این، بررسی تأثیرات غزالی بر این اندیشمندان که هر یک به طریقت متفاوت فلسفه و عرفان تعلق دارند حکایت از حوزه وسیع تأثیرات غزالی دارد.

نتیجه گیری

غزالی توجه بسیاری از اندیشمندان حوزه‌های مختلف را به کمال انسان جلب نمود. به طور مثال مولوی در بخش اعظم بیاناتش یا تلاش نموده مسیر کسب کمال را نشان دهد و یا صفات انسان کامل را توصیف کند. صفاتی که مولوی از انسان کامل، نام می‌برد تشابه بسیاری با بیانات غزالی دارد و همه‌ی آن‌ها به ویژه از منظر دینی به مقوله کمال پرداخته است.

^۵ در نظریه افلاطون کمال نهایی در کسب معرفت عالم مثل بوده. یکی از ایرادات وارده بر این نظریه همانطور که پیش تر در بخش تحولات غزالی نسبت به افلاطون بحث شد این بود که ممکن است در نظریه ایشان معرفت بدون عمل کامل به فضیلت حاصل شود.

^۶ مشائیون از جمله ابن سینا کمال نهایی انسان را در عروج بُعد نظری نفس به مرتبه عقل مستفاد می‌دانند و از منظر آنان کمال عقل عملی، کمال نهایی انسان نبوده و به عبارتی کمالی ابزاری برای عروج بعد نظری نفس است. (ر.ک عبداللهی: ۶۶)

همچنین تأثیر غزالی در برگرداندن توجه علما به دین را می توان در فلاسفه ای چون ملاصدرا نیز مشاهده کرد. او از تفاسیر قرآنی غزالی و حتی روش درک قرآن کریم او بهره بسیاری گرفته است و از ایشان در موضوعات مختلف در بیاناتشان به هر دو صورت مستقیم و غیر مستقیم نقل قول کرده است. تأثیر دیگر غزالی در زمینه کمال تأکید ایشان بر لزوم تبعیت از شریعت است. به طوریکه اکثر متأخرین ایشان شریعت را یکی از اساسی ترین امور لازم برای کسب کمال می دانند. علاوه بر این، آنان نیز همچون غزالی به پیروی از شرع، تنها برای انجام امور ظاهری اکتفا نکرده اند و بیشتر به دنبال باطن آن که همان تهذیب و اصلاح نفس است بوده اند.

غزالی محدودیت عقل را به علما و فلاسفه متذکر شد به طوریکه این تأثیر را در ملاصدرا نیز می توان مشاهده کرد. ملاصدرا نیز همچون غزالی معتقد است در مسیر کمال، عقل تنها با کمک دین قادر به درک برخی امور است و نباید صرفاً بر عقل تکیه کرد. از سویی دیگر تأکیدات غزالی بر بهره مندی از عقل و علم باعث شده است تا متصوفین و عرفا تنها به ترک دنیا و ریاضت نپردازند. به طوریکه در اشعار مولوی می توان تأکیدات فراوانی را بر علم و تفکر در کنار تهذیب نفس مشاهده کرد. به بیانی عقل گرایی اعتدالی غزالی را می توان در اندیشمندان متأخر به وضوح مشاهده کرد. عقل گرایی اعتدالی غزالی هم در میان فلاسفه و هم در میان عرفا به نحوی تأثیر خود را گذاشته است که هر دو از افراط و تفریط در به کار گرفتن آن حفظ شده اند. همچنین بررسی تاثیرات غزالی بر این اندیشمندان که پیرو طریقت های مختلفی چون فلسفه، کلام و عرفان بوده اند حکایت از حوزه وسیع تاثیرات غزالی دارد.

منابع:

قرآن کریم

۱. ابن سینا(۱۳۷۵) النفس من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن زاده آملی، قم: مرکز النشر التابع لمکتب الإعلام الاسلامی
۲. ارسطو(۱۳۷۸) درباره نفس، ترجمه و تحشیه علی مراد داوودی، چ ۴، تهران: انتشارات حکمت
۳. افلاطون(۱۳۸۰) دوره آثار افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: خوارزمی.
۴. خادمی، عین الله (۱۳۹۱) چیستی سعادت و اقسام آن از دیدگاه غزالی، در پژوهشنامه اخلاق سال ۵ شماره ۱۸ (ص ۱۰۳-۱۲۴)
۵. خادمی، عین الله(۱۳۹۵) مراتب کمال انسان از نظر فخر رازی، دوره ۱۷ شماره ۳، پیاپی ۶۷ صص ۴۸-۲۷.
۶. داوری اردکانی، رضا، (تابستان ۱۳۸۸)، «غزالی و فلسفه اسلامی» جاویدان خرد، شماره ۳، ص ۸۷-۱۰۰.
۷. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.
۸. زرین کوب، عبدالحسین(۱۳۷۶) جستجو در تصوف ایران، ج ۱، امیر کبیر.
۹. الشیرازی، صدر الدین محمد (۱۳۶۳) مفاتیح الغیب، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.

۱۰. الشیرازی، صدر الدین محمد، (۱۴۱۰ق)، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، چاپ چهارم، بیروت، دار
إحياء التراث العربی.
۱۱. الشیرازی، صدر الدین محمد (۱۴۳۱)، عرشیه، (تصحیح متن و ترجمه غالمحسین آهنی)، تهران: مولی
۱۲. الشیرازی، صدرالدین محمد (۱۳۸۰) المبدأ و المعاد، ج ۳، قم: دفتر تبلیغات اسلامی قم
۱۳. الشیرازی، صدرالدین محمد (۱۳۷۹) تفسیر القرآن الکریم، تصحیح خواجوی، قم: انتشارات بیدار
۱۴. عبداللهی، مهدی (۱۳۹۰) کمال نهایی انسان و راه تحصیل آن از دیدگاه فیلسوفان اسلامی، قم: مؤسسه آموزشی
و پژوهشی امام خمینی.
۱۵. غزالی، محمد (۱۳۷۶) میزان العمل، ترجمه علی اکبر کسمایی، سروش، تهران.
۱۶. غزالی، محمد (۱۳۹۶) کیمیای سعادت، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۷. غزالی، محمد (۱۳۸۶) احیاء علوم دین، (ترجمه: موید الدین خوارزمی)، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۸. غزالی، محمد (۱۴۰۹ق)، الأربعین فی اصول الدین، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۱۹. فارابی، ابونصر (۱۴۱۳) تحصیل السعاده در الاعمال الفلسفیه تحقیق جعفر آل یاسین تهران: المکتبه الزهرا
۲۰. فارابی، ابونصر (۲۰۰۲). احصاء العلوم، تهران: دار و مکبه الهلال
۲۱. فارابی، ابونصر (۱۴۰۵) فصول منتزعه، فوزی متری نجار، ایران، مکتبه الزهراء،
۲۲. قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱) قاموس قرآن، ج ۶، تهران: دار الکتب الاسلامیه
۲۳. قرشی بنایی، علی اکبر، (۱۴۱۲ق)، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
۲۴. المقرئ الفیومی، أحمد ابن محمد علی، (۱۹۲۸م)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قاهره،
المطبعة الأميریه.
۲۵. نصر، سید حسین (۱۳۹۸) آفاق حکمت در سپهر سنت گفتگوی حامد زارع با سید حسین نصر، تهران: انتشارات
ققنوس
۲۶. همایی، جلال الدین (۱۳۹۷) غزالی نامه، تهران: زوار
۲۷. نیکلسون، رینولد الین (۱۳۷۸) مثنوی، تهران: علمی فرهنگی
۲۸. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۷۶) زندگی مولانا جلال الدین، ج ۵، تهران: زوار